

## سیما و سیره حضرت علی و اهل بیت (ع) در تذکرة الاولیای عطار نیشابوری

فضل الله رضایی اردانی\*

غلامرضا هاتفی مَجومرد\*\*

### چکیده

تدوین کتاب‌هایی برای آموزش مفاهیم معرفتی، یا تألیفِ رسائلی به‌منظور توضیح و ایرادِ جواب در خصوص شبّهات مطرح‌شده از جانب مخالفان و هم‌چنین نگارش آثاری به‌قصد راهنمایی جویندگان معرفت و ذکر اقوال و افعال قُدوه‌های راستین اهل عرفان، همواره، یکی از فعالیت‌های مهم فکری و علمی نظریه‌پردازان تصوف و عالمانِ عرفان اسلامی بوده است. در این دسته از آثار، بنا به اعتقاد نویسنده و هم‌چنین بر مبنای سلیقه شخصی یا باورهای مذهبی او، ضمن طرح مباحث اصولی تصوف، معمولاً سرگذشت‌ها و سخنان بزرگان طریقت نیز گردآوری شده است. در این میان، محتوا و مضمون برخی از آثار عرفانی، یکسره به توضیح درخصوص سرگذشت و ذکر اقوال اهل طریقت اختصاص یافته است. تذکرة الاولیای، از جمله تذکرة‌های فارسی در زمینه عرفان است که عطار در آن به شرح احوال بزرگان اولیاء و مشایخ صوفیه توجهی ویژه نشان داده است. یکی از موضوعات و مبنای مهم در تذکرة الاولیاء، بیان سیره و سخنان حضرت علی (ع) و چند تن از ائمه اهل بیت (ع) است. این شرح و توضیح، به توصیف برخی از مبانی فکری و رفتاری آن بزرگان در متن کتاب منجر شده است. در واقع علمای عرفان و تصوف بر مبنای باورهای اعتقادی خویش، ضمن پیروی از سیره رسول اکرم (ص) و صحابه ایشان، الگوبرداری از زندگی و سخنان اهل بیت (ع) را نیز به‌عنوان سرمشقی متقن، همواره مد نظر قرار داده‌اند.

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان یزد، یزد، ایران (نویسنده مسئول)،

rezaei\_ardani@yahoo.com

\*\* مدرس زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان یزد، یزد، ایران،

hatefi25@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۰۶

در این مقاله، سیما، سیره و سخنان امام علی (ع)، امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بر مبنای تذکره الاولیا بررسی و تبیین شده است.

**کلیدواژه‌ها:** تذکره الاولیاء، عرفان و تصوف، امام علی (ع)، امام محمدباقر (ع)، امام جعفر صادق (ع).

## ۱. مقدمه

درباره عرفان و تصوف اسلامی، خاستگاه آن، انگیزه‌های شکل‌گیری، ویژگی‌ها، شخصیت‌ها، آموزه‌ها و بسیاری از موضوعات مرتبط با آن نیز، فراوان سخن گفته شده است. آنچه در خلال این اقوال متنوع مورد اتفاق اکثر پژوهشگران واقع گردیده، مبین این موضوع است که در صدر اسلام، مرام یا مسلکی به نام عرفان و تصوف وجود نداشته است. یاران پیامبر (ص) گرداگرد وجود خورشید مانند آن حضرت (ص)، به صورت مستقیم کسب فیض می‌کردند. پس از پیامبر (ص)، با انشعابی که در بین مسلمانان پدید آمد، اهل سنت برای کسب فیض و هم‌چنین به منظور حل مشکلات و دریافت پاسخ سؤالات دینی خود، مراجعه به دو گروه را مد نظر قرار دادند. گروه نخست، علمای اهل کتاب نام داشتند. ایشان، بنا به ادعای خود، به تازگی مسلمان شده بودند. در صدر این گروه، نام‌های شناخته شده‌ای چون کعب الاحبار و تمیم‌داری مشاهده می‌شود. فعالیت این گروه نخست، منجر به رواج اسرائیلیات در میان برخی از مسلمانان شد. گروه دیگر که اهل سنت در مراجعه به آنها توجهی ویژه از خود نشان می‌دادند، صحابه نبی مکرم اسلام بودند. مراجعه به این گروه دیگر نیز، از نظر دستگاه خلافت ممنوعیتی نداشت؛ اما پس از عصر صحابه، تابعانی که از صحابه رسول معرفت آموخته بودند، مورد عنایت مردم واقع شدند. در واقع، مردم در الگوپذیری و دریافت سیره رسول اکرم (ص) از این چندگروه درس می‌آموختند. (ر.ک: برتلس، ۳: ۱۳۸۲).

با گذشت زمان و در واکنش به گرایش برخی از مسلمانان سست اعتقاد - به ویژه امرا و عاملان حکومتی - به تجمل، اشرافی‌گری، دنیاطلبی و خودبرتربینی، در روش تعدادی از مسلمانان پاک‌اعتقاد که عمدتاً از اهل سنت و جماعت بودند، زندگی سخت و زاهدانه‌ای شکل گرفت که هدف اصلی از آن اعتراض به نحوه حکومت اشراف‌مآبانه حاکمان و یادآوری سنت و سیره فراموش‌شده نبوی بود. تنها نامی که در این ادوار برای موسوم ساختن این گروه پاک‌اعتقاد از آن استفاده می‌شد، زاهد یا عابد بود.

حدود دو قرن سپری گردید تا کم‌کم نام صوفی پیدا شد. به‌مرور، این بینش و روش جدید - که در واقع نوعی واکنش اعتراضی و اجتماعی به تبدیل خلافت به سلطنت و حکومت اشرافی بود - نام تصوف را بر خود پذیرفت. تصوف، نامی بود که دشمنان و مخالفان مرام و مسلک عرفانی در آغاز برای خوارداشت اهل عرفان از آن استفاده می‌کردند؛ اما به‌مرور، اهل عرفان این نام را بر خود پذیرفتند و مرام و مسلک خود را به آن موسوم ساختند. (همتی، ۱۳۹۳:۳۰).

با گذشت زمان و با شکل‌گیری یک چهارچوب مشخص و متمایز فکری و معرفتی و رفتاری، تصوف و عرفان اسلامی شکلی برجسته به خود گرفت. در این ادوار، عالمان صوفی مسلک با تنظیم شرح احوال و ذکر گفته‌های بزرگان گذشته و معاصر، در هر دوره کتاب‌هایی به نگارش درآوردند. با نگاهی به تاریخ عرفان و تصوف اسلامی، به‌ویژه از قرن سوم به بعد، شاهد آن هستیم که نویسندگان صوفی و عارف، در هر منطقه‌ای که قصد فعالیت در آن داشتند، با گردآوری سخنان پیشوایان و بزرگان دین - که مردم آن ناحیه گرایشی بیشتر به ایشان نشان می‌دادند - و همچنین با انتساب این بزرگان مذهبی به خود و شرح و تفسیر سنت و سیره آن‌ها مطابق با ذوق و باورهای عرفانی خویش، مجموعه‌هایی به‌منظور حصول مقاصدی خاص پدید آورده‌اند.

عالمان صوفی مسلک با نگارش این آثار، ضمن آن‌که سعی داشته‌اند مجموعه‌هایی در اختیار علاقه‌مندان و جستجوگران این مفاهیم قرار دهند، در پی حصول این نتیجه نیز بوده‌اند تا ایرادات و شبهات مطرح‌شده از جانب فقها را که مدعی بودند عرفان و تصوف تفکری غلط و کافرمانانه است، بزدایند و در عوض آن، ریشه‌ها و سرچشمه‌های عرفان و تصوف را در صدر اسلام نشان دهند و همچنین راه و روش خویش را برگرفته از سنت و سیره نبوی و خلاصه و عصاره مفاهیم قرآنی معرفی کنند.

به دنبال این اقدام علمی، در هر عصر یا قرن، ظهور شخصیت‌هایی زبده و شکل‌گیری ویژگی‌هایی ممتاز را شاهد هستیم. در این ادوار، عالمان تصوف سعی می‌کردند با گردآوری سخنان پیشوایان و بزرگان دین و نیز در شرح‌ها و تفسیرهایی که بر این سنت و سیره می‌نگاشتند، مجموعه‌هایی در اختیار علاقه‌مندان و جستجوگران این راه قرار دهند تا سالکان طریق معرفت با در اختیار داشتن این الگوها از دام بدعت‌ها و انحراف‌ها در امان باشند. در این میان، به شخصیت‌هایی که گفتار و کردارشان می‌توانست به‌عنوان سرمشقی راستین مورد استفاده همگان قرار گیرد، توجهی ویژه نشان داده شد.

از این منظر، نخستین کتاب‌هایی که در این علم نوشته شده است، اهمیتی فراوان دارد. در این کتاب‌ها و به اعتقاد نویسندگان آن آثار، تصوف - چنان‌که معاندان اظهار می‌داشتند - نه تنها بدعت در دین نبود بلکه منشأ این دیدگاه و هم‌چنین سرچشمه بسیاری از اعمال و رفتار صوفیان، در طی زمان، سلسله‌وار به دوره پیامبر (ص) و یاران نامدار و ممتاز آن حضرت بازمی‌گردید و مأخوذ از سنت و سیره نبوی محسوب می‌شد. در این بین، زندگی، سیره و سخنان امام علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص)، درخششی چشمگیر دارد.

در کتاب‌ها و منابع اهل تصوف و هم‌چنین در سخنان به یادگار مانده از عارفان و صوفیان قرون نخستین، درباره زندگی، رفتار و گفتار امیرالمؤمنین (ع) تا امام صادق (ع) و تأسی به گفتار و رفتار آن بزرگان، مستندات قابل ملاحظه یافت می‌شود. این امر مبین این حقیقت است که تصوف اسلامی در قرن‌های نخست، آموخته‌ها و آموزه‌های معرفتی خویش را برگرفته از تعالیم روحانی و سیره زندگی بزرگان دین، به‌ویژه اهل بیت عصمت و طهارت معرفی می‌کرده است.

نویسندگان متقدم صوفیه مانند ابونصر سراج، ابوبکر کلابادی، ابوعبدالرحمن سلمی، ابونعمین اصفهانی، مُستملی بخاری، هُجویری و عبدالقادر گیلانی، در آثار و منابع مکتوب خویش، امامان شیعه (علیهم‌السلام) را از بنیان‌گذاران تصوف به شمار آورده، زهد و روی گردانی ایشان را از دنیا به معنای تصوف تفسیر کرده‌اند.

## ۲. پیشینه و ضرورت تحقیق

در تلاش برای پیگیری پیشینه تحقیق در زمینه بازتاب سیما و سیره حضرت امیر (ع) و دیگر اهل بیت (ع) در تذکره‌الاولیا، تاکنون پژوهشی چشمگیر صورت نگرفته است. در این زمینه فقط می‌توان به مقاله «نگاهی به جلوه‌های امام علی (ع) در آثار عطار نیشابوری» مندرج در مجله اطلاعات حکمت و معرفت، بهمن ۱۳۸۷، شماره ۳۵، از حمید یزدان‌پرست اشاره کرد. نویسنده این مقاله، سیمای حضرت علی (ع) را در آثار معروف عطار از جمله، اسرارنامه، منطق‌الطیر، الهی‌نامه و تذکره‌الاولیا، با آوردن یکی دو شاهد مثال بررسی کرده است. غیر از مقاله مذکور تا آنجا که نویسندگان این سطور جستجو کرده‌اند، گویا پژوهشی کامل در این زمینه، صورت نگرفته است. نگارندگان در این جستار سعی دارند سیما و سیره امام علی (ع) و دیگر اهل بیت (ع) را در تذکره‌الاولیا به‌شیوه تحلیلی - توصیفی

مورد بررسی قرار دهند و در نهایت با تحلیل یافته‌های خود به تبیین نتایج حاصل از آن همت گمارند.

### ۳. نگاهی گذرا به احوال و آثار عطار

فریدالدین ابوحماد محمد بن ابی بکر ابراهیم عطار نیشابوری (۵۴۰-۶۱۸ هـ ق) عارف و شاعر و نویسنده بزرگ ایرانی در قریه «کدکن» که از روستاهای قدیمی نیشابور است، به دنیا آمد و در حمله ویرانگر مغولان کشته شد. مقبره وی در محل شادیاخ در سمت جنوبی نیشابور واقع است.

پدر عطار، ابوبکر ابراهیم بن اسحاق، به شغل عطاری اشتغال داشته و به طبابت می‌پرداخته و احتمالاً عطار نیز در جوانی شغل پدر را ادامه داده و در نزد او به کسب دانش‌های عصر و معارف اسلامی مبادرت ورزیده است. او در عنفوان جوانی به خداوندان سیر و سلوک و مشایخ طریقت ارادت ورزیده و ایشان را وارثان انبیا شمرده، چنان‌که در تذکره‌الاولیا این‌گونه به آنها اشاره کرده، می‌گوید: «چون از قرآن و اخبار گذشتی، هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست - رحمهم الله - که سخن ایشان... از جوشیدن است نه از کوشیدن... که ایشان ورثه انبیا اند» (عطار نیشابوری، ۵: ۱۳۹۳).

از تحصیلات او همین‌قدر می‌دانیم که در نیشابور که از مراکز فرهنگی قرن ششم و هفتم بوده، کسب علم کرده؛ ولی از فرزندان و مشایخ و مریدان او اطلاعی در دست نیست. عطار به گواهی آثار برجسته منظومش، پیرو مذهب سنت بوده اما به خاندان پیامبر اکرم (ص) نیز ارادت می‌ورزیده است. او، عمر ارزشمند خویش را در راه نشر معارف و تبیین عرفان اسلامی سپری کرد و همانند سنایی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در تشریح اصول و مبادی تصوف، از جان‌مایه نهاده و هنر خود را در خدمت شناساندن معرفت به کار برده است.

تذکره‌الاولیا، تنها اثر منثور عطار نیشابوری است. این کتاب در ردیف برجسته‌ترین آثار فاخر ادب فارسی، قرار دارد و از مهم‌ترین و معتبرترین اسناد تاریخ تصوف ایران به شمار می‌آید. این کتاب در میان تذکره‌های عمومی و خصوصی، مقامی شامخ دارد و به لحاظ شیوایی و فصاحت، از شاهکارهای نثر فارسی شمرده می‌شود. علت انتخاب این کتاب برای پژوهش حاضر، اهمیت و تأثیری است که این کتاب پس از دوره خود برجای گذاشته است.

#### ۴. ارزش عرفانی تذکره‌الاولیاء

تذکره‌الاولیاء، از نظر ارزش عرفانی، در ردیف اسرارالتوحید محمد بن منور جای دارد و از منابع مهم تاریخ تصوف ایران به شمار می‌رود. هم‌چنین، به لحاظ اشتغال بر حجمی عظیم از احوال و اقوال مشایخ تصوف، در میان تذکره‌های ادب فارسی از جمله طبقات‌الصوفیه، نفحات‌الانس، طریق‌الحقایق و مجالس‌المؤمنین، درخشان‌ترین و برجسته‌ترین سند صوفیانه ایرانی است.

اولیاء‌نامه‌ای که عطار به تألیف آن همت گماشته، مجموعه‌ای از عالی‌ترین اقوال مشایخ اهل طریقت است که از زمان تألیف تا به امروز بیش از دیگر تذکره‌های عمومی مورد توجه جویندگان قرار گرفته و در تألیف آثار عرفانی از آن بی‌شمار بهره برده شده است. بعد از اهمیت ادبی، ارزش عرفانی این اثر، ممتازترین جنبه آن است. اخلاص نویسنده در ثبت اقوال مشایخ، لطافت آن را دوچندان کرده است.

#### ۵. بازتاب سیره امام علی (ع) در تذکره‌الاولیاء

تذکره‌الاولیاء، چنان‌که ذکر شد، تنها کتاب منثور عطار در شرح حال عارفان مسلمان است. اگرچه این کتاب به نثر نگاشته شده است، اما گاه تا حد شعر اوج می‌گیرد و بلکه برتر می‌رود. به قول شفیعی کدکنی، تذکره‌الاولیاء کتابی است که «در ادبیات منثور عرفانی، گل سرسبد تمام آثار است. نه در فارسی، مانندی برای آن می‌توان یافت و نه در عربی. نثری دلاویز که هر برگ آن، دیوان درخشانی از زیباترین شعرهای منثور جهانی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۴۲).

عطار در این کتاب، از نودوپنجم عارف یاد کرده است؛ و شگفتا که به قول خودش تبرکاً آن را با «سلطان ملت مصطفوی، برهان حجت نبوی، عالم صدیق، عالم تحقیق، میوه دل اولیاء، گوشه جگر انبیا، ناقل علی، وارث نبی، عارف عاشق، ابو محمد جعفر صادق رضی الله عنه» آغاز کرده است. دلیل این امر، چنان‌که خود به‌وضوح به آن اشاره داشته، آن است که: «از اهل بیت، بیشتر سخن طریقت، او گفته است و روایت از او بیش آمده. کلمه‌ای چند از آن حضرت بیارم که ایشان همه یکی‌اند. چون ذکر او کرده آمد، ذکر همه بُود» (عطار، ۱۳۹۳: ۱).

دیگر نکته حائز اهمیت، آن که انجام کتاب نیز با ذکر «آن حجت اهل معاملات، آن برهان ارباب مشاهدت، آن امام اولاد نبی، آن گزیده احفاد علی، آن صاحب باطن و ظاهر، ابوجعفر محمدباقر رضی الله عنه» است. شگفت آن که عطار، علت این حُسن ختام را نیز به حکم آن دانسته که چون «ابتداءً این طایفه از جعفر صادق کرده باشد که از فرزندان مصطفی است علیه الصلوة والسلام، ختم این طایفه هم بر ایشان کرده می آید» (همان: ۹۷).

هر چند عطار در چند جای کتابش از امام همام، علی بن ابی طالب - علیه السلام - یاد کرده است، اما فصلی جداگانه را به آن حضرت اختصاص نداده است. علت این امر به آن سبب بوده که او در نظر داشته کتابی مستقل در شرح احوال انبیا و صحابه و اهل بیت به نگارش درآورد. از این روی، ذکر حضرت امیر (ع) را به آن کتاب وعده داده است. کتابی که گویا به دلیل حوادث روزگار، عطار مجال تألیف آن را نیافت. در دیباچه تذکرة الاولیا به این امر چنین اشاره شده است که: «انبیا و صحابه و اهل بیت، سه قوم اند. ان شاء الله در ذکر ایشان کتابی جمع کرده آید تا از آن سه قوم، مثلی از عطار یادگار ماند» (همان: ۱).

پیشوا محسوب داشتن امام علی (ع) از دیدگاه اهل طریقت، موضوعی است که عطار به صراحت به آن اشاره داشته است. در تذکرة الاولیا، سیمای آن حضرت (ع) بیش تر با عنوان مرتضی، توصیف شده است. لقب مرتضی، اغلب بیانگر جلوه علمی و عرفانی شخصیت مولی الموحدین (ع) است. در این کتاب، از قول جنید بغدادی می خوانیم که

شیخ ما در اصول و فروع و بلا کشیدن، علی مرتضی است، رضی الله عنه، که مرتضی به پرداختن حربها، از او چیزها حکایت کردند که هیچ کس طاقت شنیدن آن ندارد که خداوند تعالی او را چندان علم و حکمت کرامت کرده بود (همان: ۴۳).

آنچه از این عبارت مندرج در تذکرة الاولیا در باب حضرت امیر (ع) مستفاد می شود مُبین این نکته است که اهل عرفان، حضرت امیر (ع) را، امام و پیشوای این گروه در علم و حکمت می دانسته اند. یعنی عارفان و صوفیان راستین می باید علم و معرفت را از علی (ع) بیاموزند و در عمل و رفتار نیز پیرو او باشند؛ چراکه او همه معاملاتش، بلا کشیدن بوده است. این مطلب، بیانگر آن است که پیشوایان تصوف، هر چند از نظر کلامی و اعتقادی، در خصوص جانشینی آن حضرت (ع) پس از پیامبر (ص)، به گونه ای دیگر اعتقاد داشته و عمل کرده اند، اما از سیره و سلوک علی (ع) شناخت کافی داشته و رنجها و مصائب آن حضرت (ع) را به خوبی می دانسته اند.

به باور اهل عرفان، یکی از مشخصه‌های ضروری برای اهل طریقت، حصول توأمان علم با عمل است. این حصول توأمان به مفهوم همراه ساختن علم با زهد است. علم، به اعتقاد مشایخ راستین، در حکم عماد یا ستونی محکم است که خانه زهد را برپای می‌دارد. زهد بدون علم، فاقد سرانجامی نیکو خواهد بود. صوفی می‌باید در علم و معاملات، آن‌گویی را آسوه خویش قرار دهد که جامع این هر دو بوده است. از این روی، سخن و کلام علی (ع) برای اینان می‌تواند سرمشقی مناسب باشد؛ زیرا آن حضرت «اندر عبارت از اصول حقایق، حظی تمام داشت» (هجویری، ۱۳۸۹: ۱۰۲).

دعاها، مناجات و خطبه‌های علی (ع)، همه درباره معرفت حق است و برای اهل طریقت می‌تواند محکم‌ترین حجت باشد. روایتی مشهور از حضرت علی (ع) در دست است که فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مجلسی، ج ۲، ۱۴۰۴: ۲۳۲). «هر که خود را شناخت، خدای خویش را شناخته است» (آمدی، ۱۳۶۲: ۲۳۲). این حدیث شریف و روایات دیگر - که بیانگر ملازمه اکید میان شناخت انسان و معرفت خداوند است - تفسیرهایی فراوان را در برداشته و بحث‌هایی دامنه‌دار را فرا روی اندیشمندان نهاده است. عطار در تذکره‌الاولیا در ذکر جنید بغدادی درباره معرفت به خداوند و چگونگی حصول آن، می‌گوید:

[جنید] گفت: اگر مرتضی این‌یک سخن به کرامت نگفتی، اصحاب طریقت چه کردند؟ و آن سخن، آن است که از مرتضی سؤال کردند که: "خدای را به چه شناختی؟" گفت: "بدان که شناسا گردانید مرا به خود، که او خداوندی است که شبه او نتواند بود. هیچ صورتی او را در نتوان یافت؛ و هیچ وجهی او را قیاس نتوان کرد به هیچ خلقی؛ که او نزدیک است در دوری خویش و دور است در نزدیکی خویش؛ بالای همه چیزهاست و نتوان گفت که تحت او چیزی هست؛ و او نیست از چیزی و نیست چون چیزی و نیست در چیزی و نیست به چیزی. سبحان آن خدایی که او این چنین است و چنین نیست هیچ چیز غیر او." و اگر کسی شرح این سخن دهد، مجلدها برآید؛ فَهَمَّ مَنْ فَهَمَّ (عطار: ۴۳).

اشاره‌ای دیگر که در تذکره‌الاولیا به حضرت امیر (ع) یافت می‌شود، مربوط به علم و عدل اوست. عطار در حکایت شقیق بلخی به علم و عدالت حضرت علی چنین اشاره داشته است که:



نقل است که چون شقیق قصد کعبه کرد و به بغداد رسید، هارون الرشید او را بخواند. چون شقیق به نزد هارون آمد، هارون گفت: "تو شقیق زاهدی؟" گفت: "شقیق منم، اما زاهد نیم." هارون گفت: "مرا پندی ده." گفت: هشدار، که حق تعالی - تو را به جای صدیق نشانده است؛ از تو صدق طلبند، چنان که از وی؛ و به جای فاروق نشانده است؛ از تو فرق خواهد میان حق و باطل، چنان که از وی؛ و به جای ذوالنورین نشانده است؛ از تو حیا و کرم خواهد، چنان که از وی؛ و به جای مرتضی نشانده است؛ از تو علم و عدل خواهد، چنان که از وی (همان: ۱۷).

در خصوص مقام بلند حضرت علی در بین عرفا و ارادت ایشان به آن حضرت، همین بس که بدانیم به باور اهل تصوف، حسن بصری یکی از مریدان آن حضرت بوده است. هر چند در خصوص ارادت حسن بصری به حضرت علی (ع)، پژوهشگران به دیده تردید نگریسته‌اند، اما عطار معتقد است: «ارادت او [حسن بصری] به علی بوده است - رضی الله عنهما - و در علوم، رجوع باز او کرده است و طریقت از او گرفت» (همان: ۱۸).

معمولاً در میان صوفیان و به‌ویژه در میان عالمان این طریق، رسم بر آن بوده است که از مجموعه گفتار بزرگان، آن سخنانی را برمی‌گزیده‌اند که به مذاق و روش آنان خوش‌تر می‌آمده است. از همین روی، عطار در ذکر ابوحنیفه، حدیثی را از قول امیرالمؤمنین علی (ع) بیان می‌کند که به صورت ضمنی به مقام شامخ ایشان نیز اشاره دارد. او از قول آن حضرت می‌گوید: «مالک انس گفت: «ابوحنیفه را چنان دیدم که اگر دعوی کردی که این ستون زر است، دلیل توانستی گفت.» امام اعظم شافعی گفت: «جمله علمای عالم عیال ابوحنیفه‌اند در فقه.» و قال علی بن ابی طالب - علیه السلام - سمعت النبی صلی الله علیه و سلم. یقول: «طوبی لمن رآنی، و من رآی من رآنی، و من رآی من رآی من رآنی» خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده است و خوشا به حال آن کس که کسی را که مرا دیده، دیده باشد (همان: ۱۸).

عطار، درجایی دیگر از تذکرة الاولیاء، تأکید می‌کند که اهل طریقت در توصیّه و اشارت به مجرد شدن از دنیا و دل بستن به تقدیر الهی، به حضرت علی (ع) اقتدا جستند. بر اساس روایت عطار، شیخ ابوالحسن خرقانی به استناد حدیثی از حضرت علی (ع) که فرمودند: «مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ» هر کس پیش از مشاهده مرگ توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. (حرعاملی: ۱۶ / ۸۷، باب ۹۳، ح ۲۱۰۵۷) به قبرستان رفته، دور از چشم خلق به تهذیب نفس می‌پردازد.

ابوالحسن خرقانی گفت: از آن ترسم که فردا در قیامت مرا ببیند، بیارند و به گناه همه خراسانیان عذابم کنند؛ و گفت: بیامدمی و به کنار گورستان فرونشستمی، گفتمی: تا این غریب با این زندانیان دمی فرونشیند؛ و گفت: علی گفت - رضی الله عنه - الهی! اگر یک روز بود پیش از مرگ مرا توبه ده (عطار: ۷۹).

به نظر عرفا، متابعت از سنت نبوی و ارادت به اهل بیت و حرمت داشتِ صالحان، باعث بلندی مقام می‌شود. در تذکره‌الاولیا، ضمن درج حکایتی از بشر حافی و ذکر کلامی از حضرت علی(ع)، به این موضوع چنین اشاره شده است که بشر حافی می‌گوید

مصطفی را - علیه الصلاة والسلام - به خواب دیدم. مرا گفت: "ای بشر! هیچ می‌دانی که چرا حق - تعالی - تو را برگزید از میان اقران و بلند گردانید درجه تو را؟" گفتم: "نه یا رسول الله!" گفت: "از بهر آن که متابعت سنت من کردی و صالحان را حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و اصحاب مرا و اهل بیت مرا دوست داشتی. از این جهت تو را به مقام ابرار رسانید." و گفت: شبی مرتضی را - علیه السلام - به خواب دیدم. گفتم: "یا امیرالمؤمنین! مرا پندی ده." گفت: چه نیکوست شفقت توانگران به درویشان، برای طلب ثواب رحمانی؛ و از آن نیکوتر، تکبر درویشان بر توانگران و اعتماد بر کرم آفریدگار جهان (همان: ۱۲).

به باور عطار، علاوه بر آن که اهل طریقت در شخصیت، کردار و گفتار، حضرت علی(ع) را سرمشقی شایسته و بایسته برای خویش به‌شمار می‌آورده‌اند، در پوشش ظاهر نیز به خلفای نبی مکرم اسلام و از جمله به حضرت امیر(ع) اقتدا کرده‌اند. صوفیان معمولاً در پوشش ظاهر، خود را به پوشیدن صوف مقید می‌ساخته‌اند. جامه پشمین و مرقعه، لباس صوفیان بوده است. پوشیدن خرقه یا به اصطلاح ایشان «لباس خرقه» از موارد استحسان در نزد صوفیه بوده است: «مراد از استحسان، استحباب امری و اختیار رسمی است که متصوفه آن را به اجتهاد خود وضع کرده‌اند از جهت صلاح حال طالبان، بی آن که دلیلی واضح و برهانی لایح از سنت بر آن شاهد بود» (عزالدین کاشانی، ۱۳۷۲: ۱۴۶).

هرچند عزالدین محمود کاشانی، در مصباح‌الهدایه نوشته است که برای لباس خرقه «در سنت آن را سندی نیافته‌اند الا حدیث ام خالد» (همان: ۲۹۷) اما قبل از او، هجویری و دیگران آن را به سنت رسول(ص) و صحابه مستند ساخته‌اند و پوشیدن آن را به پیامبر(ص) و خلفای آن حضرت نسبت داده‌اند. صوفیان بنا به اعتقاد و ادعای خود می‌کوشیده‌اند در هر امری، از سنت و سیره نبوی(ص) و اصحاب آن حضرت پیروی کنند. در پوشیدن

لباس نیز، ایشان نوع لباس خود را به نوع پوشش پیامبر (ص) یا خلفا مستند کرده‌اند. آنان برای صوف و مرقع، ارزشی ویژه قائل بوده‌اند. در کتب صوفیه، به‌ویژه از قرن ششم به بعد، در اهمیت خرقه و سلسله اسناد آن، یعنی این که فلان صوفی خرقه از دست کدام شیخ پوشیده یا به تعبیری دیگر به دست کدام راهنمای طریقت در سلوک الی الله وارد شده یا این که از جانب کدام مراد مأذون به هدایت و ارشاد شده، مطالبی فراوان دیده می‌شود. در تذکره‌الاولیا نیز، در داستان حسن بصری آمده است که:

ام سلمه - رضی الله عنها - تربیت و تعهد او [حسن بصری] می‌کرد و به حکم شفقتی که بر وی داشت، شیرش پدید آمد. پیوسته می‌گفتی که: "خداوندا، او را مقتدایی گردان، خلایق را." تا چنان شد که صدوسی تن از صحابه را دریافت و هفتاد بدری را دیده بود؛ و ارادت او به علی بن ابی طالب بود - رضی الله عنه - و خرقه از او گرفت (عطار: ۳).

## ۶. بازتاب سیره امام محمدباقر (ع) در تذکره‌الاولیا

در تذکره‌الاولیاء، در توصیف سیمای امام محمدباقر (ع)، جمله‌ها و توصیف‌هایی بسیار غنی آورده شده است. این توصیفات، نشان دهنده شأن والا و عظمت کم‌نظیر آن امام عالی‌مقام (ع) در نظر صاحب تذکره‌الاولیاء است. عطار در معرفی آن حضرت و ختم ذکر این طایفه به ایشان گفته است:

آن حجت اهل معاملات، آن برهان ارباب مشاهدت، آن امام اولاد نبی، آن گزیده احفاد علی، آن صاحب باطن و ظاهر، ابو جعفر محمدباقر - رضی الله عنه - به حکم آن که ابتداء این طایفه از جعفر صادق کرده شد که از فرزندان مصطفی است - علیه الصلاة و السلام - ختم این طایفه هم بر ایشان کرده می‌آید (عطار: ۹۷).

«معاملت» در اصطلاح صوفیان، به مجموعه اعمال عبادی، به جز فرایض، اطلاق می‌شود. (سجادی، ۱۳۹۳: ۷۳۸). هم‌چنین «مشاهدت» به معنی رسیدن به درجه شهود و کشف باطنی است. (همان: ۷۳۳). استفاده از این دو اصطلاح، در توصیف سیمای نورانی و تبیین کردار روحانی حضرت امام محمدباقر (ع)، نشان‌دهنده این امر است که عمل و سیره آن امام (ع) برای تمام کسانی که می‌خواهند با گام گذاشتن در طریق عرفان، به شناخت و قرب الهی نائل گردند، حجت و برهانی استوار بوده است.

علاوه بر آن، عطار پس از نقل لقب باقر برای آن امام همام (ع)، به بهره‌مندی ایشان از دقایق علوم و کرامات مشهور اشاره کرده، می‌گوید: «کنیت او ابو عبدالله بود و او را باقر خواندند. مخصوص بود به دقایق علوم و لطایف اشارت و او را کرامات مشهور است به آیات باهر و براهین زاهر» (عطار: ۹۷). شاید بتوان گفت استفاده از اصطلاح کرامات به جای معجزات که شیعیان سعی وافر در کاربرد و انتساب آن به امامان معصوم داشتند، به آن جهت بوده است که نویسنده تذکره‌الاولیا قصد بیان این نکته را داشته که حضرت امام محمدباقر، هم‌چون سایر مشایخ، از بزرگان تصوف و عرفان بوده است.

### ۷. بازتاب سیره امام جعفر صادق (ع) در تذکره‌الاولیا

عبارات توصیفی عطار درباره امام جعفر صادق (ع)، بیانگر برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد آن امام (ع) است. شیعیان نیز در موصوف بودن آن حضرت به این اوصاف، اعتقادی راسخ دارند. از آنجایی که نویسنده تذکره‌الاولیا عالمی صوفی است، در معرفی امام جعفر صادق (ع) از تعبیراتی سود می‌جوید که متناسب با محتوای صوفیانه متن باشد. این تعبیرات عبارتند از: سلطان ملت مصطفوی، برهان حجت نبوی، عالم صدیق، عالم تحقیق، میوه دل اولیا، گوشه جگر انبیا، ناقل علی، وارث نبی و عارف عاشق. این القاب و اوصاف، هرکدام مفید معنایی ژرف و درعین حال شگرف هستند که مبین شخصیت کم‌نظیر آن امام در میان اهل بیت است.

صرف‌نظر از مرتبه مکانی و زمانی حضرت امام جعفر صادق (ع) در بین ائمه هدی، عطار، علت شروع کتاب خود، با نام مبارک آن حضرت (ع) را، در ارتباط با جایگاه و منزلت برتر ایشان در بین اهل بیت عصمت و طهارت و هم‌چنین در نظر صوفیان دانسته، می‌گوید:

اما به سبب تبرک به صادق - رضی الله عنه - ابتدا کنیم، که او نیز بعد از ایشان بوده است؛ و چون از اهل بیت بیشتر سخن طریقت او گفته است و روایت از او بیش آمده، کلمه‌ای چند از آن حضرت بیارم، که ایشان همه یکی‌اند. چون ذکر او کرده آمد ذکر همه بود (عطار: ۱).

شیعیان از دیرباز، رییس مذهب خویش را امام جعفر صادق (ع) معرفی می‌کرده‌اند. فقهای حنفی مذهب نیز که در حوزه خراسان بیش از دیگران فعالیت داشتند، به واسطه دو

سال تحصیل پیشوای خود در نزد امام جعفر صادق، انتساب فکری خود را به آن حضرت می‌رساندند. فقهای حنفی، این مسئله را یکی از ویژگی‌های ممتاز خویش محسوب می‌داشتند و از این طریق، فراگیران بسیاری را به حوزه‌های درسی خویش جذب می‌کردند. به نظر می‌رسد عطار نیز با این شگرد سعی داشته است با ذکر نام امام جعفر صادق در آغاز کتاب، برای عرفان و تصوف نیز انتسابی به ائمه هدی به دست آورد. لذا در ادامه کلام خویش، درباره عظمت مقام امام صادق (ع) و ارادت به اهل بیت می‌گوید:

نینی که قومی که مذهب او دارند، مذهب دوازده امام دارند؟ یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی. اگر تنها صفت او گویم، به زبان عبارت من راست نیاید، که در جمله علوم و اشارات و عبارات بی‌تکلف به کمال بود؛ و قُدوة جمله مشایخ بود و اعتماد همه بر او بود؛ و مقتدای مطلق بود و همه الهیان را شیخ بود و همه محمدیان را امام بود. هم اهل ذوق را پیشرو بود و هم اهل عشق را پیشوا. هم عباد را مقلد بود و هم زهاد را مکرم. هم در تصنیف اسرار حقایق، خطیر بود، هم در لطایف اسرار تنزیل و تفسیر، بی‌نظیر (عطار: ۱).

افزون بر این تعابیر عالی، دو جمله زیبا و دو حکایت از زندگی امام جعفر صادق (ع) نیز، زینت بخش این قسمت از کتاب تذکره الاولیا است. عطار، حکایتی از ملاقات داود طایی - عابد مشهور (م ۱۶۵ ق) - با امام صادق (ع) را آورده است که در آن ملاقات، داود طایی از حضرت (ع)، تقاضای پند و اندرز می‌کند. امام (ع) در پاسخ می‌فرماید که تو را به پند چون من چه حاجت؟ اما با اصرار داوود، که می‌گوید شما فاضل‌ترین خلق هستید، امام (ع) با خضوع می‌فرماید:

یا باسلیمان! تو زاهد زمانه‌ای. تو را به پند من چه حاجت؟ گفت: "ای فرزند پیغمبر! شما را بر همه خلایق فضل است و پند دادن همه بر تو واجب." گفت: "یا باسلیمان! من از آن می‌ترسم که به قیامت، جد من دست در من زند که: چرا حق متابعت من نگزاردی؟ این کار به نسبت صحیح و نسب قوی نیست. این کار به معامله‌ای است که شایسته حضرت حق افتد." داود بگریست و گفت: "بار خدایا! آن‌که معجون طینت او از آب نبوت است، جدش رسول است و مادرش بتول، بدین حیرانی است، داوود که باشد که به معامله خود مُعجب شود؟ (عطار: ۱).

در حکایتی دیگر آمده است:

نقل است که با موالی خود روزی نشسته بود. ایشان را گفت: "بیایید تا بیعت کنیم و عهد بندیم که هر که از میان ما در قیامت رستگاری یابد، همه را شفاعت کند." ایشان گفتند: "یا ابن رسول الله! تو را به شفاعت ما چه حاجت؟ که جدّ تو شفیع جمله خلائق است." صادق گفت: من بدین افعال خود شرم دارم که به قیامت در روی جدّ خود نگرم (عطار: ۱).

عطار درباره کرامات امام صادق (ع) حکایتی بسیار زیبا آورده است مبنی بر این‌که:

نقل است که منصور خلیفه، شبی وزیر را گفت: "برو و صادق را بیار تا بکشیم." وزیر گفت: "او در گوشه‌ی نشسته است و عزلت گرفته و به عبادت مشغول شده و دست از مُلک کوتاه کرده و امیرالمؤمنین را از وی رنجی نه. در آزار وی چه فایده بود؟" هر چند گفت، سودی نداشت. وزیر برفت. منصور غلامان را گفت: "چون صادق درآید و من کلاه از سر بردارم، شما او را بکشید." وزیر، صادق را درآورد. منصور در حال برجست و پیش صادق باز دوید و در صدرش بنشاند و به دو زانو پیش او بنشست. غلامان را عجب آمد. پس منصور گفت: "چه حاجت داری؟" گفت: "آن‌که مرا پیش خود نخوانی و به طاعت خدای - عزوجل - بازگذاری." پس دستوری داد و به اعزازی تمام او را روانه کرد؛ و در حال لرزه بر منصور افتاد و سر درکشید و بی‌هوش شد تا سه روز؛ و به روایتی تا سه نماز از وی فوت شد. چون بازآمد، وزیر پرسید که: "این چه حال بود؟" گفت: چون صادق از در درآمد، اژدهایی دیدم که لبی به زیر صَفَه نهاد و لبی بر زبر؛ و مرا گفت: اگر او را بیازاری، تو را با این صَفه فرو برم؛ و من از بیم آن اژدها ندانستم که چه می‌گویم و از او عذر خواستم و بی‌هوش شدم (عطار: ۱).

هرچند در برخی از منابع اهل تصوف، مانند کشف‌المحجوب هجویری، این حکایت درباره امام محمدباقر (ع) نقل شده است (ر.ک: هجویری: ۱۱۴) ولی به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن اعتقاد به صحت ظهور کرامات بر دست «اولیا» و محسوب داشتن آن به عنوان یکی از ویژگی‌های «ولی» (ر.ک: کلابادی، ۱۳۷۱: ۷۳) عطار نیشابوری نیز قصد داشته است با ثبت این معجزات در ردیف کرامات، مشکل انتساب اهل بیت (ع) به عرفان و تصوف را برطرف نماید.

## ۸. نتیجه گیری

از آنچه در این جستار به آن پرداخته شد این نتیجه مستفاد می‌گردد که مشایخ راستین عرفان و تصوف اسلامی، از آغاز شکل‌گیری این مرام و مسلک، همواره در اصول و اعتقادات و هم‌چنین در اقوال و کردار، الگوهای راستین را به‌عنوان سرمشق به طالبان طریق عرفان معرفی کرده‌اند. این الگوها، زندگی، کلام، سیره و سیمای بزرگان دین، به‌ویژه اهل بیت (ع) بوده‌اند. این الگوپذیری، در منابع مکتوب دوره‌های نخست عرفان و تصوف اسلامی، به خوبی مشهود است. نویسندگان صوفی و عارف، در هر منطقه‌ای که قصد فعالیت در آن داشتند، با گردآوری سخنان پیشوایان و بزرگان دین و هم‌چنین با انتساب این بزرگان مذهبی به خود و شرح و تفسیر سنت و سیره آن‌ها مطابق با ذوق و باورهای عرفانی خویش، سعی داشتند مجموعه‌هایی فراهم آورند تا علاقه‌مندان و جست‌وجوگران و سالکان طریق معرفت با در اختیار داشتن این مجموعه‌ها و آشنایی با این الگوها از دام بدعت‌ها و انحراف‌ها در امان باشند. در این میان، به شخصیت‌هایی که گفتار و کردارشان می‌توانست به‌عنوان سرمشقی متقن مورد استفاده همگان قرار گیرد، توجهی ویژه نشان داده شده است. عالمان صوفی مسلک با نگارش این آثار، در پی حصول نتیجه‌ای دیگر نیز بوده‌اند. ایشان قصد داشته‌اند تا ایرادات و شبهات مطرح‌شده از جانب فقها را که مدعی بودند عرفان و تصوف تفکری غلط و کافرمانانه است، بزدایند و در عوض آن، ریشه‌ها و سرچشمه‌های عرفان و تصوف را در صدر اسلام نشان دهند و هم‌چنین راه و روش خویش را برگرفته از سنت و سیره نبوی و خلاصه و عصاره مفاهیم قرآنی معرفی کنند.

عطار نیشابوری نیز در کتاب تذکره‌الاولیاء، در باب‌های مختلف و متناسب با موضوع سخن، به‌منظور حصول همان نتایج، به ذکر سیره و سخنان اهل بیت (ع) - از امیرالمؤمنین (ع) تا امام صادق (ع) - توجه نشان داده است. در توصیفات او از اهل بیت (ع) و نیز در سخنان منقول از آن بزرگان، علاوه بر اینکه برخی رسوم عرفا، به آن اقوال مستند شده، شیوه برخورد آن بزرگواران در علم و عمل، تحمل شداید، برخورد با دنیا و نظایر آن نیز، به‌عنوان الگو و سرمشق به طالبان طریق معرفی شده است. هم‌چنین در تذکره‌الاولیاء، سخنانی از دریای گوهر بار کلام ائمه (ع)، آورده شده است که اهل طریقت در توجیه اصول، افکار و آداب و اصطلاحات خویش، از آنها نیز استفاده فراوان برده‌اند. این امر مبین این حقیقت است که تصوف اسلامی در قرن‌های نخست، آموخته‌ها و آموزه‌های معرفتی خویش را برگرفته از تعالیم روحانی و سیره زندگی بزرگان دین، به‌ویژه اهل بیت عصمت و طهارت

معرفی می‌کرده است. نویسندگان متقدم صوفیه، در آثار و منابع مکتوب خویش، امامان شیعه (علیهم‌السلام) را از بنیان‌گذاران تصوف به شمار آورده، زهد و روی‌گردانی ایشان را از دنیا به معنای تصوف تفسیر کرده‌اند.

در مجموع، می‌توان گفت عرفان و تصوف اسلامی تا جایی که متکی و مستند به سیره و سخنان بزرگان و پیشوایان دین بوده، در مسیری صحیح قرار داشته است؛ اما با گذشت روزگار و با دور شدن از اصول و مبانی خود، چنان‌که در کلام و رفتار این گروه در قرن‌های مختلف به چشم می‌خورد، گرفتار بدعت و انحراف شده است.

### کتاب‌نامه

- آمدی تمیمی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۶۲). شرح غررالحکم و ڈررالکلم، قم: مرکز نشر کتب اسلامی.
- برتلز، یوگنی ادواردویچ. (۱۳۸۲). تصوف و ادبیات تصوف، چاپ سوم، ترجمه سیروس ایزدی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴). وسائل الشیعه، قم: آل‌البیت.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸). زبور پارسی، گزیده غزلیات عطار، تهران: آگاه.
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین. (۱۳۹۷). تذکره الاولیاء، ۲ جلد، مقدمه، تصحیح و توضیحات، محمدرضا شفیی کدکنی، تهران: سخن.
- عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۷۲). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تهران: زوار.
- کلاباذی، ابوبکر محمد. (۱۳۷۱). التعرف لمذهب اهل التصوف، تحقیق محمد جواد شریعت، تهران: اساطیر.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ق). بحارالانوار، تهران: المکتبه الاسلامیه.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۹). کشف‌المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.
- همتی، امیرحسین. (۱۳۹۳). سیمای اولیاءالله و جایگاه ولایت در عرفان و تصوف، چاپ اول، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد، شهرکرد.